

# نبود بر سر آتش میسّررم که نجوشم

میهن‌جزنی (قریشی)

پاریس 3 دسامبر 2009

جنبش‌سز باید بطور مستمر خود را نقد کرده و چند صدائی و چند رنگی بودن خود را حفظ کند. اکنون دیگر جامعه عملاً به صدا درآمده و این یک یا دو جنبش نیست بلکه تک تک مردم‌اند که فریاد می‌زنند. ظاهر ساکت جنبش‌زنان به معنای عقب‌نشینی و عدم فعالیت نیست. روی سخن بیشتر با فعالان سیاسی هم نسل خود می‌باشد که در طول زندگی‌مان، سه رویداد تاریخی مهم را تجربه کرده ایم و در پست و بلند آن زیسته‌ایم:

1- تحولات سیاسی پس از شهریور 20 تا دوران حکومت ملی دکتر مصدق و سالهای پرشور ملی شدن صنعت نفت در سالهای 29 - 32.  
2- کودتای انگلیسی - آمریکائی 28 مرداد 32 و سرنگونی حکومت ملی مصدق و سالهای خفقان آریامهری تا گشایش فضای نسبتاً باز سیاسی سالهای 39 - 42 و سپس سیاهی استبداد فردی شاه پس از 22 خرداد 42 و در دهه‌های 40 - 50 رویش «جنبش نوین انقلابی»، در این برهه از زمان بود که انسانهای والا و کم‌نظیری را از دست دادیم.  
3- با باز شدن نسبی فضای سیاسی سالهای 55 - 56 و شرکت فعالان در مبارزه ضد دیکتاتوری در کنار سایر هم‌وطنانمان راه سرنگونی رژیم شاهنشاهی را هموار کردیم و سپس در انقلاب 22 بهمن 1357 بیش از دو ماهی از بهار آزادی سپری نشده، شاهد دزدیده شدن انقلابمان بوسیله ارتجاع مذهبی تحت نام جمهوری اسلامی شدیم و بهای سیاهی و تباهی آنرا به قیمت جان هزاران کشته و زندانی تا بحال می‌پردازیم.  
اما ما جان‌بدربرندگان از این مهلکه هر یک با کوله‌باری از درد و حسرت و خاطرات تلخ و شیرین ناچار به ترک وطن شدیم و در گوشه‌ای از این جهان بزرگ، زندگی در تبعید را می‌گذرانیم.

پس از حدود 30 سال، این ما و این جنبش بی‌نظیر و تحسین‌برانگیز مردم میهنمان! جنبشی که پس از گذشت صد سال از انقلاب مشروطیت، خواست آزادی و حاکمیت ملی را در خود دارد. نسل پس از نسل مشعل مبارزه بر ضد ارتجاع سلطنتی و استبداد و استعمار را برافروختند و سپس بدلائل تاریخی و اجتماعی شکست را تجربه کردن و ناکام ماندند. حال این ققنوس از خاکسترخود دوباره بال گشوده و به پرواز درآمده

است و دوباره خواست آزادی، حاکمیت ملی و حقوق مدنی... را فریاد می‌کشد.

اکنون که با این جنبش بی‌نظیر و تحسین‌برانگیز مردم کشورمان روبرو شده‌ایم، اولین پرسشی که از ذهن ما می‌گذرد، طبیعتاً باید این باشد که ما «سرد و گرم چشیدگان» و «فعالان سیاسی» در این سالها و در این گوشه دنیا که هر چه نداشته ایم دستکم از آزادی و امنیت برخوردار بوده‌ایم چه می‌بایست می‌کردیم که نکرده‌ایم؟ چرا ما به مثابه «جمهوری‌خواهان دمکرات و لائیک» پس از سالها تلاش موفق نشدیم اتحاد گسترده‌ای از اکثر سازمان‌ها، گروه‌ها، افراد منفرد و شخصیت‌های سیاسی - فرهنگی را که در راستای آزادی، دموکراسی، لائیسیته و حقوق بشر گام بر می‌دارند بوجود آوریم، طیفی که همچون رنگین‌کمانی دربرگیرنده اعتقادات، سلیقه‌ها، اهداف و آمال و آرزوهای مختلف باشد، طیفی که بتواند در موقع لزوم با اتحاد دست به عملی گسترده بزند.

اگر در گذشته چنین کرده بودیم، امروز می‌توانستیم در کنار جنبش همگانی مردم پشتوانه‌ای قوی برای نیروهای سکولار داخل این جنبش باشیم و از اعتبار جهانی درخور نیز برخوردار گردیم.

فکر می‌کنم اگر دست از منیته‌ها و خودخواهی‌های خود برداریم و لحظه‌ایی بیندیشیم که شاید هم‌حقیقت نزد من نباشد، بتوانیم به توافقی کارساز نائل آئیم. امیدوارم در آینده با کار جمعی با سایر گروه‌ها و سازمان‌ها و افراد علاقمند این مهم را به انجام برسانیم. اما «جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک» - که خود نیز از هوادارانش هستیم - چه شد که در برابر این جنبش فراگیر تا این لحظه یعنی تا حدود 6 ماهی که از تولد آن می‌گذرد هنوز کوچکترین تحلیلی از آن منتشر نکرده اند و گاه و بی‌گاه ابراز می‌دارند که غافلگیر و باصطلاح «آچمز» شده‌اند.

این حقیقتی است انکارناپذیر که جنبشی که پس از اعلام نتایج انتخابات و پی‌بردن به «کودتای انتخاباتی» در اعتراضات ملیونی، به نقطه اوج خود رسید و با آن چنان سرعتی پیش رفت که نه تنها تأثیر خود را بر جنبش‌های تا آن زمان چون جنبش زنان، دانشجویی، کارگری و معلمین... بر جای گذاشت، بلکه این حرکت خودجوش ملیونی همه را حیرت‌زده کرد و به فکر فرو برد که البته تا اینجا مشکلی نیست. مشکل آنجاست که چرا پس از گذشت 6 ماه همچنان قدرت تحلیل آن از این دوستان سلب شده است؟

در این زمینه من به زعم خود مشکل را در مسائلی می‌بینم که از سالها پیش از انتخابات در ایران وجود داشته است و به قول معروف همه چیز از هیچ بوجود نیامده است و این دوستان بذل توجهی به آن

نکرده بودند:

1- عدم توجه به شکاف‌هایی که طرف 10 - 15 سال اخیر در درون حاکمیت بوجود آمده و خصوصاً پس از انتخابات احمدی‌نژاد در سال 1384 و مثلثی که از بیت رهبری و فرماندهان نظامی و گروه احمدی‌نژاد برای یکدست کردن حاکمیت بر ضد جمهوریت نظام و حذف اصلاح‌طلبان حکومتی و تأکید بر حکومت اسلامی، بوجود آمد که خود زمینه‌ساز تنش‌هایی در میان جناح‌هایی از روحانیت و مجموع حاکمیت گردید. از طرف دیگر نارضایتی روزافزون مردم از فقر و بیکاری و عدم تأمین اجتماعی و وجود خط قرمز فقر بالای 70 درصد در بین اقشار پائین جامعه، عدم پرداخت حقوق معوقه کارگران و مزد و حقوق بگیران از طرف دولت و سرمایه‌داران دولتی، تعطیل... ورشکستگی کارخانجات به دلائل مختلف اقتصادی - سیاسی و خصوصاً سیاست دولت احمدی‌نژاد در عرصه داخلی و بین‌المللی که خود نیز سبب شکاف در حاکمیت می‌شد زیرا همانطور که می‌دانید نه تنها در ایران که در اکثر کشورهای جهان، بحران اقتصادی سبب تضعیف دولت‌ها و در مواقعی خاص باعث بروز خیزش‌های مردمی می‌شود.

2- عدم توجه به سوابق جنبش‌های دانشجویی از بدو انقلاب و گسترش نسبی آن از ده سال پیش به این سو. حضور جنبش‌های زنان و حضور فعالین کمپین یک میلیون امضاء از سال 85 به اینسو و قریباً در جریان انتخابات دوره دهم، «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» و بدون تکیه بر روی کاندیدای مشخص، حضور گسترده «جنبش‌های مطالبه‌محور» از طرف تعداد کثیری از روشنفکران، نمایندگان کارگری، نویسندگان، فرهیختگان، استادان دانشگاه‌ها، شعرا و فعالان سیاسی قدیم و جدید از هر مسلک و مرام و مذهبی که خود، در بالا بردن سطح توقعات و انتظارات مردم از حکومت برای درخواست حقوق مدنی و شهروندی موثر بوده است.

3- وجود فعالیتهای سندیکائی و مقاومت و پیگیری نمایندگان نشان چون اصائلوها و نجاتی‌ها... برای احقاق حقوق صنفی خود و درخواست سندیکای مستقل غیردولتی و... و... .

4- عدم توجه به مناظره‌های تلویزیونی و افشاگری «خودی»ها از یکدیگر: مسأله گم شدن 300 میلیارد دلار پول نفت در «شعبده‌بازی‌های احمدی‌نژادی» و پیشتر از آن در سال 2008، حاتم‌بخشی 230 میلیون تومانی رهبری توسط احمدی‌نژاد برای آیات عظام قم بنام اهالی شهر و ظاهراً به جهت ایجاد یک پروژه ملی یعنی مشکل آبرسانی این شهر، افشای چهره «دروغگو»ی احمدی‌نژاد در ضمن مناظره‌ها، همه و همه در راستای افشای دولتی بود که ادعا می‌کرد حامی مستضعفان است و قول داده بود که سفره بی‌نویان و تهیدستان را پر و پیمان سازد. این

مسائل در مجموع خود با اضافه دلائل دیگری که برای جلوگیری از اطاله کلام از ذکرشان می‌گذرم دست به دست هم داد تا مردم برای رفع شر «بختک» احمدی‌نژاد گروه گروه به پای صندوق رأی بروند و به هر کسی غیر از او رأی دهند. و در بین «منتصبین» بین بد و بدتر «کمتر بد» را انتخاب کنند.

5- عدم توجه به تحولات جهانی، از فرو ریختن دیوار برلن و فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در شوروی سابق تا روی کار آمدن باراک اوباما و کوشش‌های او برای تنش‌زدائی در سطح جهانی و منطقه‌ای، پیام صلح‌جویانه و احترام‌آمیز او به مناسبت سال نوی ایرانی‌ها برای مردم و دولت ایران و در نتیجه خارج کردن حربه «دشمن خارجی» از دست «دون‌کیشوت‌های اصحاف کهفی» همه و همه سبب تغییر و دگرگونی‌های سیاسی در میان طیف وسیعی از مردم بطورکلی و جوانان بطور اخص و در مجموع بخشی از طبقه متوسط مدرن شهری شد.

6- حرکات و رفتار جنون‌آمیز احمدی‌نژاد و دارودسته‌اش تبلور خود را در «گشت‌های خیابانی» بروز می‌داد و سبب بیزاری و عصیان طیف وسیعی از مردم، خصوصاً جوانان می‌شد. جوانی که تنها به جرم پوشیدن یک پیراهن آستین کوتاه یا آرایش موی سر نه به آن مدلی که حکومت دستور داده بود، توسط گشت خیابانی بازداشت و پس از دست‌بندزدن و تراشیدن موی سر آفتابه به گردن در ملاء عام می‌گرداندنش. ارادل و اوباش صفت جوانانی شده بود که حرکات و سکناات غیر از مدل حزب‌اللهی‌ها و بسیجی‌ها داشتند. اینان همگی سراپا خشم و فریاد فرو خورده بودند. از طرف دیگر، جوانانی که فرزندان و نوادگان نسل قبل و بعد از انقلاب 57 بوده و داغ شهادت پدربزرگها و مادربزرگها و دایی‌ها و خاله‌ها و سایر اقوام دور و نزدیک خود را بر سینه دارند. فرزندان اعدام‌شدگان سال‌های 67 - 68 اکنون بیست سال یا اندکی بیشتر دارند در خیل جوانانی هستند که با تمام عشق و ایمان خود به آزادی و زندگی بهتر خیابانهای پررود و گلوله را درمی‌نوردند. و از قضا همین جوانان هستند که از کشتار و خونریزی و بیداد و دیکتاتوری بیزارند و عزم کرده‌اند چرخه کشتار بی‌امان سده‌ها و دهه‌ها را از کار بیندازند و بجایش دریچه‌ای از عشق به مردم، آزادی و دفاع از حق شرافت انسانی را بروی همگان بگشایند و همین جوانان بودند که سر از ستادهای انتخاباتی بر حسب برنامه انتخاباتی هر یک، درآوردند و شد آنچه که باید بشود.

و حال بطور خلاصه می‌پردازم به مسائلی که ذهن دوستان ما را کم و بیش بخود مشغول داشته:

بعضی از دوستان ج . د . ل، از همان بدو بروز و ظهور این جنبش همگانی و در دفاع از حق مردم برای اعتراض به «کودتای انتخاباتی»

در حالیکه هر یک به اصطلاح «به صفت فردی» در همه تظاهرات و راهپیمائی‌های دفاعی و افشاگرانه شرکت میکردند و کشور میزبان خود را در جریان کشتارها و شکنجه‌ها و تجاوزها در درون زندان قرار داده و می‌دهند، معذالک همواره سایه ترسی از این «همه با هم» بودن را با خود حمل می‌کنند ترس از تکرار فاجعه 22 بهمن 57 زیر علم «سبز». و نیز هستند کسانی که در مورد «پس نشستن» جنبش‌های اجتماعی گوناگون و مستحیل شدن آنها در «جنبش سبز» هشدار می‌دهند. بعضی نیز با کلمه «جنبش سبز» مسأله دارند و اعتقاد دارند چرا نگوئیم «جنبش» بدون پسوند سبز زیرا آنرا از آن موسوی و دارودسته‌اش می‌دانند.

من، سعی دارم نقطه نظرات خودم را بدون ادعای «اینست و جز این نیست» بیان کنم تا به بحثی دامن زوم که شاید تمرینی برای گفتگو و بقول معروف مبادل افکار و نظرها در آینده‌ای نزدیک باشد و خود نیز تحلیلیم را از این «جنبش سبز» در مقاله جداگانه‌ای خواهم آورد.

1- ترس از «همه با هم»: به اعتقاد من این ترس یا وسواس موردی ندارد، زیرا نه این مردم، مردم سی سال پیش هستند و نه شرایط زمان، زمان سی سال پیش است. از قضا مردمی که چوب این حکومت مذهبی را می‌خورند و شب و روز با بی‌عدالتی‌ها و حوقکشی‌ها و نهایتاً آدم‌کشی‌های در ابعاد وسیع این رژیم سر و کار دارند بهتر از هر کسی می‌دانند حکومت مذهبی چه بلایی است. و در حالیکه شناخت حکومت ستم شاهی نسل بعد از نسل در آنان بوجود آمده بود اما ابتدای سرنگونی شاه شناختی از حکومت اسلامی و «عدل اسلامی» نداشتند که حالا با گوشت و پوست و با تمام زندگی خود آنرا درک کرده‌اند. و این نسلی که پا به میدان گذاشته از جَدَم دیگری است و اگر با اندکی تواضع و فروتنی از «منیّت» خود کاسته و به این نسل نگاه کنیم تفاوت‌های آشکاری را خواهیم یافت که شاید سبب کاهش دلنگرانی‌ها در این موارد شود!

ما که به دلائل سیاسی - تاریخی - که خود احتیاج به بحث مفصلی دارد - بیشتر از هر چیزی مفتون کلیشه‌های از پیش‌ساخته و تئوری‌هایی بودیم که بعضاً با شرائط خاص کشور ما و نوع حاکمیت استبداد شرقی و آسیائی خوانائی نداشت، آزادی را جز در آزادی و رهائی طبقه کارگر از چنگ سرمایه‌داری نمی‌دیدیم. و حقوق بشر را پدیده‌ای بورژوازی می‌دانستیم. ما در بحث‌ها انگزدن و ترور شخصیت را به بحث و گفتگو ترجیح می‌دادیم (از استثناها در همه موارد در می‌گذرم و جَو کلی را می‌گویم) و بسیاری مسائل دیگر... و نیز در آستانه انقلاب 57 بدلائل اجتماعی - سیاسی دوران دیکتاتوری شاه از کوچکترین تشکلی محروم بودیم و برای انتقال اخبار جنایات رژیم در زندانها با

خریدن خطر بسیار بر جان خود دست به چاپ اعلامیه‌های مخفی و شب‌نامه‌ها می‌زدیم... به همراه میلیون‌ها تودک ناراضی فریاد «مرگ بر شاه» سردادیم و خواهان سرنگونی بساط ستم شاهی برای همیشه شدیم. «و چه خوب شد که سرنگون شد» ما آلترناتیوی پس از رفتن شاه نداشتیم و شاید تحت آن شرایط که ذکر شد نمی‌توانستیم داشته باشیم که باز جای بحثش در این مختصر نیست.

در حالیکه این نسل می‌داند چه می‌خواهد، این نسل به یمن ماهواره و انترنت و پیشرفته‌ترین تکنیک‌های دیجیتالی، از لحظه به لحظه تحولات و رویدادهای جهان در همه عرصه‌های علمی، فنی، ادبی، سیاسی، فلسفی، هنری و... مطلع می‌شود و آنها را در خدمت آرمانش که آزادی، دموکراسی و حقوق مدنی و شهروندی است به کار می‌برد و این خواست‌ها در شعارهای خیابانی با همه «تابو»هایش، «از مرگ بر اصل ولایت فقیه» گرفته تا «جمهوری ایرانی». انعکاس خود را می‌یابد. این نسل آزادی و حقوق مدنی و شهروندی را برای همه می‌خواهد. امروز زمینه بروز دیدگاه‌های مختلف، به یمن پذیرش یکدیگر وجود دارد که در «پلورالیسم» به معنای سیاسی و اجتماعی آن متجلی می‌شود. نسلی که جنایت حکومت اسلامی را به قیمت خون خود و به زبندگی افشا کرده و دنیائی را به حیرت و آوا داشته است، مطمئناً به دنبال نعلین و عمامه دیگری نخواهد رفت.

مسأله دیگر نگرانی بعضی از دوستان از «پس نشستن» جنبش‌های تاکنونی تحت لوای «جنبش سبز» می‌باشد. به نظر من اما شرکت جنبش‌های مختلف در بطن جنبشی بزرگتر و فراگیر به عنوان مستحیل شدن یا تعطیل آنها نیست و در حقیقت مثل اینست که بگوییم «جنگل مانع می‌شود درختها را ببینیم». جنبش‌های کوچکتر اغلب خواستهای اساسی خود را در جنبش فراگیر درمی‌یابند ضمن اینکه هیچیک از اهداف و برنامه‌های خاص خود را نیز فراموش نمی‌کنند. بهتر است در این رابطه برای کوتاهی سخن مصاحبه خانم پروین اردلان را که در اول نوامبر در شهر بخوم انجام شده برایتان بیاورم. خانم پروین اردلان از صاحب‌نظران جنبش فمینیستی و همچنین از فعالین کمپین یک میلیون امضاء می‌باشند:

«... در ایران یک حزب سیاسی امکان شکل‌گیری ندارند. اما جنبش‌های اجتماعی به خاطر فقدان نهادهای مدنی مانند احزاب و به بن‌بست رسیدن حرکت‌های دیگر تقویت شده و چون می‌توانند با مردم ارتباط برقرار کنند، تأثیر بسزائی در سازمان‌دهی اعتراضات مردمی داشته‌اند.

جنبش سز باید بطور مستمر خود را نقد کرده و چند صدائی و چند رنگی بودن خود را حفظ کند. اکنون دیگر جامعه عملاً به صدا درآمده و این یک یا دو جنبش نیست بلکه تک تک مردم‌اند که فریاد می‌زنند. ظاهر

ساکت جنبش زنان به معنای عقب‌نشینی و عدم فعالیت نیست. انگار همیشه باید پلاکادری در دست داشته باشیم و بگوئیم ما اینجا هستیم. ما بودیم، در این جنبش همه بودند، همه حضور داشتند با مطالبات گوناگون و البته هویت‌های خاص. مهم اینست که همه در یک حرکت دموکراتیک حضور داریم. اما این به این معنا نیست که مطالباتمان به حاشیه رفته.»

(روشها و استراتژی‌های جنبش زنان و ارتباط آن با جنبش سبز، دانشگاه بوخوم 1 نوامبر) و اما مسأله «جنبش سبز»:

جنبشی که پیش روی داریم «جنبش سبز» نامیده می‌شود و این جنبش در برگیرنده اکثریت عظیمی از مردم معترض ایران و در حقیقت رنگین‌کمانی از همه عقاید و سلیقه‌ها و ایدئولوژی‌ها و آمال و آرزوهاست.

حال، صرف نظر از اینکه وجه تسمیه آن از کجا آمده و با چه نیتی نامگذاری شده است، این رنگ سبز دیگر عملاً بصورت نمادی از اعتماد و همبستگی و وحدت عمل (نه وحدت نظر) بر روی خواستهای مشترکی تبدیل شده که توانسته مردم را با ابعاد میلیونی بسیج نماید و در قلب همین جنبش است که مذهبی و سکولار، با دین و بی‌دین، ملی و مذهبی و... درکنار یکدیگر و با نهایت همدردی و فداکاری در راه احقاق حقوق سیاسی - اجتماعی و آزادی و حقوق مدنی و شهروندی خود خیابانها را درمی‌نوردند و شهدائی چون ندا و سهراب و محسن روح‌الامینی سمل‌های آن هستند. مردم در حرکت خود جوش خود، رهبران طبیعی یا بقول خودم «پدرخوانده»‌های خود را پشت سر گذاشتند، چنانچه بارها موسوی باین نکته اشاره کرده که این ما نیستیم که جلوی مردم حرکت می‌کنیم، بلکه ما پشت سر مردم ایستاده‌ایم.

تعبیر من و خیلی‌ها چون من از این «سبزی»، سبز بودن، جوان بودن، جوانه زدن، نو بودن و نوشدن است و در قلب همین «جنبش سبز» است که پسر و دختر و مرد و زن در کنار یکدیگر و دست در دست همدیگر سرودهای «یار دبستانی» و «سراومد زمستون» را می‌خوانند و دست‌افشانی و پایکوبی می‌کنند و در حالیکه سنت مذهبی، جدائی صف زن از مرد و فرستادن صلوات است نه کفزدن و خواندن سرود و حرکت زنان پیشاپیش صف مردان! از اینها که بگذریم، اگر این رنگ بر به ضرر جنبش مردم بود می‌بایست جلوی آن ایستاد والا نباید آنرا عمده کرد و در روند یکپارچگی و تداوم حرکت مردم خللی ایجاد نمود.

در پایان، امیدوارم انتشار این مقاله و طرح بحث‌هایی از این دست فتح‌بابی باشد برای توافق بر سر حداقل یک موضع‌گیری از طرف «جمهوریخواهان دموکراتیک و لائیک» و منتظر نمایم تا 10 سال از

وقایع امروز بگذرد تا ما پشتیبانی خود را از این جنبش ابراز کرده و از شهیدانش تجلیل بعمل آوریم!! و من بسهم خود در مقاله دیگری برداشت و تحلیل خود را از این جنبش شرح خواهم داد.

برای حسن ختام مقاله‌ام، فرازی از نوشته خانم نوشین احمدی خراسانی را می‌آورم. (نوشین احمدی خراسانی اندیشمند و مبارز فمینیست و از فعالان کمپین یک میلیون امضاء می‌باشند):

«ایران خانه مشترک همه ما ایرانیان با هر مذهب و مشرب متفاوت فکری است. باید از گسترش فضای خشم و گلوله و کین‌ورزی واقعا<sup>۱</sup> جلوگیری شود. ما باید درک کنیم که مقاومت مدنی، هر چند شیوه و روش انسانی و اخلاقی است ولی باسختی بسیار همراه است. بدست آوردن پیروزی در «کوتاه مدت» واقعا<sup>۲</sup> ممکن نیست. باید «آهسته و پیوسته» حرکت کنیم پس روشن است که هنوز راه درازی در پیش داریم. زیرا می‌دانیم که فرهنگ و سنت‌های سیاسی جامعه بسیار آهسته و بطئی تغییر می‌کنند. اگر مهاتما گاندی توانست جامعه متکثر و به شدت تحقیر شد<sup>۳</sup> هند را از میان منجلا<sup>۴</sup>ب حقارت و توهین و سرکوب خشونت‌بار با روشی صلح‌جویانه و غیر خشونت‌آمیز به سر منزل مقصود برساند، حاصل سالها و ده‌ها آموزش چهره به چهره، انتشار صدها کتاب و هزاران خطابه و تدوین صبورانه ادبیات این شکل از مبارزه بوده است.

برای اینکه جنبش مدنی ما غیر خشونت‌آمیز باقی بماند باید «قدرت» آن، نه از «خون»، «مشت‌های گره کرده»، «رگ‌های برآمده گردن» و «غیرت» و... ناشی شود بلکه باید از «تحمل»، «تداوم»، «تفکر» یعنی از خود «زندگی» و... نشأت بگیرد. بیشک، آینده این جنبش عمومی و دموکراتیک در گرو استقرار چنین ارزش‌های صلح‌طلبانه‌ای است.»